



جبهه ملی

ارگان نیروهای ملی ایران

علی میرفطروس

سرمقاله

مهندس مسعود هارون - مهدوی

تأملاتی درباره «انقلاب اسلامی ایران»!

(بخش دوم)

* من به تحلیل های عامیانه مارکسیستی و تئوری های ساده انگارانه «اختناق سیاسی = انقلاب» اعتقادی ندارم.

* بی توجهی به آزادی و دموکراسی، مختص رضاشاه یا محمدرضا شاه نبود، بلکه این بی توجهی در عقاید بیشتر رهبران سیاسی و روشنفکران ایران نیز وجود داشت.

* جامعه روشنفکری ما، اسیر دو مطلق گرایی یا دو بنیادگرایی بود: یکی بنیادگرایی اسلامی و دیگری بنیادگرایی مارکسیستی. وجه مشترک این دو بنیادگرایی، نیاندیشیدن و مقابله با تجددگرایی و توسعه زمان رضاشاه و خصوصاً محمدرضا شاه بود.

اشاره:

انقلاب ۵۷، حکایت پایان ناپذیری است که همروزگاران ما فراوان درباره آن نوشته اند و آیندگان نیز از آن خواهند نوشت.

بقیه در ص ۲

آیا سیاست و عملکرد دولت اسرائیل با منافع

ملت ایران مغایرت دارد؟

اخیراً در سفری که به آمریکا داشتیم فرصتی پیش آمد تا دیداری بایکی از دوستان هموطن یهودی که عشق بسیاری به ایران و سرنوشت مردم آن دارد، داشته باشم.

در این برخورد، خوشبختانه موقعیتی دست داد تا نکاتی را که در ارتباط با روش سیاسی غیرشفاف اسرائیل و شایعاتی که در مورد آینده ایران مطرح است با این دوست قدیمی در میان بگذارم. در بدو امر از ایشان خواهش کردم نظرش را نسبت به چگونگی رابطه مابین ایران و اسرائیل در دوران سلطنت محمد رضا شاه بیان کند. آیا این حقیقت دارد که در اواخر رژیم شاه، دولت اسرائیل نه تنها از نامبرده حمایتی بعمل نیاورد، بلکه در سقوط آن نیز نقش داشت؟ وی در پاسخ گفت: مهدوی عزیز، بطور خلاصه بگویم، چنانچه تاریخ را ما ورق بزنیم به عمق و وسعت دوستی مابین دو ملت اسرائیل و ایران پی خواهیم برد که لزومی نمی بینم در اینجا به تک تک آن اشاره نمایم.

خاطرات بسیار دلپذیر و روابط دوستانه متقابل و حمایتی که این دو کشور از همدیگر بعمل می آوردند، بر هیچ کس پوشیده نبوده و نمی توان به فراموشی سپرد و آن را دست کم گرفت. در طول سلطنت شاه فقید، بخصوص در بیست سال آخر، رابطه دو کشور به حدی دوستانه بود که مورد حسد و دشمنی کشورهای دیگر قرار گرفته بود. در اینجا باید تأکید کنم که شواهد و مدارک نشان می دهند که از طرف دولتمردان ایران و شخص شاه در ارتباط با دوستی و حمایت از کشور اسرائیل تا آخرین لحظات سلطنت وی هیچگونه خلافی نسبت به این دوستی و همکاری انجام نگرفته و خدائی اش را نخواهیم نمی توان رژیم شاه را متهم به کوتاهی در این زمینه کرد. اعتماد و دوستی مابین این دو کشور تا حدی پیش رفته بود که دستگاه امنیتی ساواک همکاری مستقیم با دستگاه امنیتی موساد اسرائیل داشت و با همدیگر به تبادل نظر و رد و بدل اطلاعات می پرداختند.

بارها پس از انقلاب، برای من این سؤال پیش آمد که چه حادثه ای باعث شد، زمانی که شاه نیاز به حمایت داشت، دولت اسرائیل به او پشت کرد و حتی رادیو فارسی زبان اسرائیل از دشمنانش حمایت بعمل آورد؟ امروز، چنانچه بیایم و تغییر و تحولات و رویدادهای سیاسی این ۳۵ سال گذشته را دقیقتر بررسی کنیم و مورد نظر قرار دهیم، حقایقی

بقیه در ص ۳

در این شماره می خوانید:

• آیا سیاست و عملکرد دولت اسرائیل با منافع ملت ایران مغایرت دارد؟

مهندس مسعود هارون - مهدوی

• تأملاتی درباره «انقلاب اسلامی ایران» (۲)

علی میرفطروس

• درد دلی با هم میهنانم

دکتر ساسان هارون - مهدوی

• میهن و ملت را دریابید

دبیرخانه حزب ملت ایران

• سوگند

شعری از فریدون نوللی

از این گذشته، روند مدرنیسم و توسعه و تجدید اجتماعی در ایران، سبب پیدایش طبقه متوسط شهری شده بود که بتدریج بر اختناق و ساختار سیاسی رژیم شاه تأثیر گذاشته بود و بطوریکه گفتیم: پیدایش جناح های اندیشمند، سازنده و پیشرو، و فضای باز سیاسی، برای ایجاد اصلاحات در ساختار سیاسی رژیم بود.

گفتنی است که بی توجهی به آزادی و دموکراسی، مختص رضاشاه یا محمد رضاشاه نبود بلکه این بی توجهی، در عقاید بیشتر رهبران سیاسی و روشنفکران این دوران نیز وجود داشت با این تفاوت اساسی که در نزد روشنفکران عصر رضاشاه، احاله دموکراسی و آزادی های سیاسی به آینده ای نامعلوم، به علت ساختار اجتماعی و فقدان شرایط ذهنی و فرهنگی جامعه (خصوصاً بی سوادی عمومی) بود، در حالیکه در دوران محمد رضاشاه، مقولاتی مانند آزادی و دموکراسی در باور اکثر روشنفکران و رهبران سیاسی ما، مقولاتی «بورژوازی» و «متعفن» قلمداد می شدند، لذا در دستگاه فکری و مفهومی آنان - اساساً - جایی نداشتند. به عبارت دیگر: **جامعه توحیدی روشنفکران دینی یا جامعه سوسیالیستی روشنفکران لنینی ما زمانی می توانست متحقق گردد که از تفضی آن (یعنی آزادی و دموکراسی) اثری نباشد.** ادبیات و ایدئولوژی های سیاسی ۳۰-۴۰ سال قبل از انقلاب ۵۷ بهترین شاهد این مدعا است، مثلاً جلال آل احمد (یعنی معروف ترین و جنجالی ترین روشنفکر و نویسنده آن زمان) معتقد بود که «ما نمی توانیم از دموکراسی غربی سرمشق بگیریم... احزاب و سازمان های سیاسی در کشورهای غربی منبرهائی هستند برای تظاهرات مایخولیا آمیز آدم های نامتعادل و بیمارگونه... لذا تظاهر به دموکراسی غربی، یکی از نشانه های بیماری غرب زدگی است».

من به بسیاری از روشنفکران عصر محمد رضاشاه «**روشنفکران همیشه طلبکار**» لقب داده ام. روشنفکرانی که نه تنها هیچ طرح و برنامه ای برای نوسازی کشور یا مهندسی اجتماعی نداشتند بلکه ضمن چشم بستن بر تحولات جاری جامعه، مسیح وار، همواره صلیب یک «نه!» را بر شانه های خویش حمل می کردند بی آنکه بدانند یک نظام سیاسی را تنها عوامل آن نظام تعیین نمی کنند، بلکه اپوزیسیون و مخالفان نیز در سازندگی یا تخریب آن نظام، نقش دارند. گویا در خطاب به این دسته از روشنفکران و رهبران سیاسی بود که افلاطون می گوید:

«ای فرزانتگان! اگر شما از حکومت دوری کنید، گروهی ناپاک آنرا اشغال خواهند کرد».

با آن «نه!» و با آن «**جبهه امتناع**» بود که روشنفکرانی مانند جلال آل احمد در برابر اصلاحات اجتماعی شاه، یا به نفی و انکار پرداختند و یا معتقد شدند که: «خلیل ملکی سوسیالیسم را در دهان حکومت شاه گذاشته است و شاه این برنامه ها (اصلاحات ارضی، حقوق زنان و کارگران، تحصیل و تغذیه رایگان، سپاه دانش و...) را از امثال خلیل ملکی دزدیده است» ... و در آن میانه کسی (حتی رهبران جبهه ملی) نبود که بگوید: «بسیار خوب، چه مانعی دارد؟ حالا که شاه طرح و برنامه های خلیل ملکی را پذیرفته و اجرا می کند، چرا ما از آن حمایت و پشتیبانی نکنیم؟»... با این خصلت «روشنفکران همیشه طلبکار» بود که جلال آل احمد - بعنوان معروف ترین و تأثیرگذارترین نویسنده و روشنفکر آن زمان - در باره تحولات و اصلاحات اجتماعی دوران محمد رضاشاه - غیرمنصفانه - چنین قضاوت می کرد:

«حکومتی که در زیر پوشش «ترقیات مشعشعانه»، هیچ چیز جز **خفان و مرگ و بگير و ببند نداشته است!!**»
بقیه در ص ۴

تأملاتی درباره «انقلاب اسلامی ایران»!

بقیه از ص ۱
تحلیل های رایج از چگونگی برآمد انقلاب یا علل و عوامل آن، عموماً ماهیتی سیاسی - ایدئولوژیک داشته و بیشتر در خدمت توجیه یا تبرئه «اصحاب دعوی» می باشند تا در جهت حقیقت گویی و روشنگری تاریخی.

مقاله حاضر، تأملاتی است درباره برخی جنبه های رویداد بزرگی که - درست یا نادرست - «انقلاب اسلامی» نامیده می شود. انتشار این «تأملات» در سال های دور، با توجه به رونق ایدئولوژی های انقلابی، برای بعضی روشنفکران و رهبران سیاسی ما «ناگوار» بود اما، اینک - با پیدایش روشنفکران و رهبرانی که «مصالح ملی» را بر «منافع حزبی و ایدئولوژیک» ترجیح می دهند - امیدوارم که انتشار این «تأملات» باعث تأمل و تفکر تازه ای گردد.

از دوست عزیزم آقای عباس احمدی (مزدک)، مسئول سایت های «بی پایان»، «همیشک» و «ایران آرا» که تأملات زیر را از خلال گفتگوها و مقالاتم استخراج و تنظیم کرده اند، صمیمانه سپاسگزارم.

م.ع

روحانیت سنتی شیعه - که در دوران رضاشاه دچار ضربات مهلکی شده بود - در زمان محمد رضاشاه و در بیم رژیم از «شیخ کمونیسم»، جانی تازه یافت و در پیله «انتظار» از طریق شبکه ها و انجمن ها و هیأت های مذهبی به بازسازی خویش پرداخت با اینحال: وضعیت مذهب در میان روشنفکران و دانشجویان و جوانان ایران آنچنان بود که دکتر علی شریعتی و مرتضی مطهری از آن بعنوان «حالت نیمه مرده و نیمه زنده مذهب و وضعیت بسیار بسیار خطرناک آن» یاد کرده اند (۵).

در چنان شرایطی، وقتی دکتر علی شریعتی با زبانی شعرگونه و شورانگیز از «پروتستانتیسم اسلامی» یاد کرد و از «مذهب علیه مذهب» یا از «بدر - مادرها! ما متهمیم» و از «شیعه، یک حزب تمام» سخن گفت، ناگهان باورهای سنگ شده و سنتی شیعه، از درون منفجر شد و بعد، چون آواری هستی فکری جوانان و دانشجویان ما را در خود گرفت.

در آن فضای شعر و شور و افسانه و افسون، روشنفکران معروف و لایبک ما (مانند دکتر علی اصغر حاج سید جوادی) نیز ضمن پیش بینی «طلوع انفجار» (۶)، انقلاب حضرت محمد را «بزرگترین انقلاب تاریخ بشر» و پیام محمد را «پیام یک انقلابی کامل عبار زمینی» می دانستند و لذا «بازگشت به سرچشمه» (اسلام) را توصیه می کردند رهبران جبهه ملی و ملیون ایران در کربلای ۲۸ مرداد سینه می زدند و از تدوین یک فلسفه ملی، معقول و معاصر بازماندند. شماری از «اندیشمندان حکومتی» نیز در غوغائی از تملق ها و بزرگ نمائی های تاریخی، و در گرایش درونی به «آفاق تفکر معنوی اسلام ایرانی»، راه «یوسف گم گشته»ی انقلاب آینده را همسوار می کردند.

من به تحلیل های عامیانه مارکسیستی و تئوری های ساده انگارانه «اختناق سیاسی = انقلاب» اعتقادی ندارم چرا که تحولات سیاسی در کره جنوبی، برزیل و خصوصاً اسپانیا، شیلی و آفریقای جنوبی نشان می دهند که این کشورها - علیرغم مشکلات عظیم سیاسی و تنش های عمیق اجتماعی - توانستند بدون انقلاب از حکومت های فردی و استبدادی به آزادی و دموکراسی سیاسی سیر نمایند. بهمین جهت ادعای اینکه «انقلاب اسلامی، محصول اختناق سیاسی رژیم شاه» و یا «محصول کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ بود» بنظر من، تنها برای ساده کردن مسئله و نوعی فراقکنی و فرار از مسئولیت کسانی است که «آتش بیار معرکه انقلاب» بودند.

آیا سیاست و عملکرد دولت اسرائیل

بقیه از ص ۱

برایمان روشن می شود که تا به حال از آن دور بوده ایم. در آن سالهایی که شاه فقید بیش از همیشه احساس قدرت می کرد، باید قبول داشت، این برداشتی دور از واقعیت بود.

او بخاطر موقعیت کاذبی که دیگران برایش فراهم ساخته بودند و نبود شناخت لازم نسبت به ماهیت حقیقی سیاستمداران آن عصر و مبالغه بیش از حد نسبت به نفوذ و قدرت سیاسی خود و بی توجهی به وضعیت ایران در میان همسایگانش و همچنین تشخیص ناصحیح از موقعیت اش در میان مردم، وارد گود رقابت های سیاسی شد و مبارز طلبید و دم از طرح و برنامه هائی زد که برای آینده ایران پیش بینی کرده بود. بدون توجه به اینکه قدرتی که او بر رویش اتکا می کرد، در هیچ زمان تحت کنترل و در اختیار او قرار نداشت.

متأسفانه واقعیت این بود که این خواست محمد رضا شاه با تصورات قدرتمندان سیاسی خارجی هماهنگی نداشت و نمی توانست مورد قبول و رضایت آنان قرار گیرد. بخصوص اینکه وی بارها با لحنی تمسخرآمیز آنان را تحقیر و مورد تهدید قرار داده بود. این طرز برخورد باعث سوءتفاهماتی برای خیلی کشورها، از جمله اسرائیل شده بود.

بلندپروازی های شاه اسرائیل را به فکر واداشت. برای جلوگیری از دستیابی شاه به مقاصدش که می توانست با منافع اسرائیل مغایرت داشته باشد، متقابلاً سیاستی بر علیه طرح های شاه به مرحله اجرا گذاشت.

یکی از آن مواردی که باعث نگرانی اسرائیل شده بود، این بود که شاه همچون احمدی نژاد بر این عقیده بود که چرا ایران نباید مثل خیلی از کشورهای دیگر، از جمله اسرائیل، مجهز به سلاح اتمی باشد و با توجه به توافق هایی که با کمپانی های آلمانی صورت گرفته بود، امیدوار بود که بزودی به کلپ کشورهای اتمی پیبوند.

مورد دوم: شاه تأکید بر این داشت که ایران بزودی باید یکی از پنج کشور قدرتمند صنعتی دنیا شود. این خود نشانه ای بود از بلندپروازی وی. حال با توجه به اینکه دولت اسرائیل خودش در پی رسیدن به این جایگاه بود، چگونه می توانست چنین رقیبی را در خاورمیانه تحمل کند.

مورد سوم: هر چندگاهی، شاه در ارتباط با توده مردم بیاناتی ایراد می کرد که حاکی از مذهبی بودن وی تا حد خرافات بود. اینچنین طرز فکری زنگ خطری بود برای امنیت آینده اسرائیل که در محاصره کشورهای اسلامی قرار گرفته بود.

مورد چهارم: شاه در صدد بود، با دستیابی به قدرت اقتصادی و نفوذ و نقش در ایجاد اتحاد مابین اعضای کارتل نفتی اوپک، به نحوی کنترل تعیین قیمت و فروش نفت را زیر نظر خود و مقامات نفتی ایران بگیرد.

مورد پنجم: قرارداد صلحی که مابین ایران و عراق در الجزیره بسته شد، می توانست باعث ازدیاد قدرت عراق گردد که مغایر با منافع امنیتی اسرائیل بود. از این بابت هنری کیسینجر (وزیر خارجه سابق آمریکا) ناراضیاتی خود را صراحتاً در آن زمان ابراز نمود.

شخصاً با توجه به مدارک و اظهاراتی که از طرف کارشناسان و محققان سیاسی در این سه دهه گذشته ارائه و عنوان شده، تصور دارم که دولت اسرائیل برای حفظ منافع خود، در سقوط رژیم

پهلوی و همچنین به قدرت رسیدن حکومت جمهوری اسلامی نقش کلیدی داشته و هنوز که هنوز است، با حمایت مستقیم و غیرمستقیم، کمک به برقراری و حفظ این حکومت می کند.

جمعی از مفسرین سیاسی معتقد بر این هستند که دولت اسرائیل ترجیح می دهد، حکومت جمهوری اسلامی با دولتمردی همچون احمدی نژاد به کارش ادامه دهد، تا به اینکه یک سیستم دموکراسی برخاسته از اراده مردم روی کار آید! چون نحوه کار و شعارهای توخالی احمدی نژادها باعث شده که افکار عمومی اکثریت شهروندان کشورهای پیشرفته در جهت منافع اسرائیل و متأسفانه بر علیه و مغایر با منافع ملت ایران چرخش پیدا کند. بنابراین وجود احمدی نژاد که یکی دیگر از عروسکهای خیمه شب بازی حاکم بر ایران می باشد، کمک بزرگی بوده برای حکومت اسرائیل، تا خیلی راحت تر به اهداف خود رسیده و به خواست هایش تحقق یابد.

آیا حمایت از یک دولت متعصب مذهبی، جاه طلب و تروریست پرور، می تواند در درازمدت به صلاح ملت اسرائیل باشد؟

اخیراً شایعات زیادی رواج پیدا کرده. از جمله اینکه: دولت اسرائیل و دولت انگلیس در زمینه تجزیه ایران و عراق طرحی تهیه دیده و به توافق رسیده اند. در ارتباط با این توطئه آنطور که رسانه ها آورده اند، حمایت کشورهای ترکیه و آسیای مرکزی را هم بدست آورده اند. اپوزیسیون ایران از مدتها پیش در جریان این توطئه قرار گرفته و با تمام وجود در جهت خنثی کردن آن می کوشد.

به کشوری که بخواهند سهمی در این توطئه داشته باشند یادآوری می شود، حتی رسوخ چنین افکاری در سطح خواب و خیال هم باعث شرمساری است. تردید نیست چنین دسیسه ای که مغایر با منافع ملی ایران است، در داخل و خارج از کشور با واکنش شدید ملت ایران روبرو خواهد شد. علاوه بر آن مطمئناً ملت های آزاد جهان نیز به هیچ وجه به توطئه گران اجازه چنین جنایتی را نخواهند داد.

ملت ایران آگاه است که این حکومت استبدادی مذهبی به آنان تحمیل شده و به موقع در براندازی آن و جایگزینی یک حکومت مردم سالار دست به اقداماتی خواهد زد.

همزمان ملت ایران از دولت های ذینفع در خاورمیانه می خواهد که هر چه زودتر با سیاستی شفاف حکومت جمهوری اسلامی را رد نموده و با حمایت اپوزیسیون ملی، حفظ تمامیت ارضی ایران و برقراری یک حکومت برخاسته از مردم را که ضمانتی است برای ثبات همه منطقه، در مد نظر قرار دهند.

ملت ایران دوستی خود را با ملت بنی اسرائیل طی قرنهای طول تاریخ ثابت کرده. امروز همچنان امیدوار است که ملت و دولت اسرائیل را به نام یک دوست در کنار خود ببیند و بتواند روی حمایت آن حساب کند.

در ادامه گفتگو با دوستانم، به مطالب پراهمیتی از جمله: به اختلاف و رقابت بسیار وسیع سیاسی در میان دولتمردان اسرائیل، اشاره نمود که برای شخص من بسیار جای تأسف بود. آنطور که شرح داد، سالها قبل موقعی که یهودیان از نقاط مختلف جهان به این کشور مهاجرت کردند، از همان اوائل کار اختلافات شدیدی مابین یهودیان اروپایی (بخصوص اروپای شرقی) و دیگر یهودیان قاره آسیا و آفریقا (بخصوص یهودیان ایرانی و عرب) بخاطر به

بقیه در ص ۸

مدرن گذاشته بودند و بهمین جهت به اصل آزادی و استقرار دموکراسی بی توجه بودند.

در صحت از نبودن آزادی در زمان رضاشاه و محمدرضا شاه، معمولاً آزادی‌ها تا حد آزادی‌های سیاسی، تقلیل می‌یابند. بعبارت دیگر، فقدان آزادی‌های سیاسی با فقدان آزادی‌های اجتماعی، حقوقی و اقتصادی اشتباه می‌شود یا یکی گرفته می‌شود در حالیکه می‌دانیم که در آن دوران اگر چه آزادی‌های سیاسی پایمال می‌شد اما آزادی‌های اجتماعی رشد بی سابقه‌ای یافته بود. تحرک اجتماعی و ارتقاء یا جابجائی طبقاتی در جامعه آنچنان بود که افراد وابسته به طبقات پائین می‌توانستند به مقامات و موقعیت‌های ممتاز نائل شوند. مثلاً طبق آمار موجود، در سال‌های بین ۱۹۷۰-۱۹۷۹، ۱۴٪ دانشجویان دانشگاه‌های ایران از طبقات پائین و کارگری بودند، در حالیکه در همان زمان در فرانسه، این رقم فقط ۴٪ بوده است. اشاره به این آزادی‌های اجتماعی از این جهت اهمیت دارد که امروزه مردم ما حتی در پوشیدن لباس، انتخاب رنگ‌های دلخواه، داشتن امنیت در رفت و آمدهای خانوادگی و اجرای مراسمی مانند عروسی یا جشن تولد هم آزاد نیستند و خصوصاً زنان ایران از بسیاری از آزادی‌های اجتماعی و مدنی محروم شده‌اند ... از این گذشته، می‌دانیم که پس از سقوط رضاشاه (یعنی از شهریور ۱۳۲۰ تا ۲۸ مرداد ۳۲)، به مدت ۱۲ سال، بقول دوست و دشمن، آزادی و دموکراسی سیاسی (و خصوصاً آزادی قلم و بیان و مطبوعات) در ایران وجود داشت اما روشنفکران ما نتوانستند از آزادی‌های سیاسی موجود، استفاده درست و شایسته‌ای بکنند. نگاهی به نشریات رنگارنگ حزب توده و مقالات روزنامه نگاران معروفی مانند محمد مسعود، کریم پور شیرازی و حتی بعضی مقالات زنده یاد دکتر حسین فاطمی (در باختر امروز) نشان می‌دهد که روشنفکران و روزنامه نگاران آن زمان، هتاک، پرونده سازی، تلکه کردن افراد و توهین و تهدید مخالفان سیاسی خودشان را با ادب و اخلاق سیاسی عوضی گرفته بودند. طبیعی است که در جامعه‌ای که احساسات و عواطف حزبی، عقل و اندیشه سالم سیاسی را مضروب می‌کند، آنگونه مقالات و جنجال‌های به اصطلاح سیاسی، می‌توانست برای اکثریت ناآگاه مردم جامعه، جذاب باشد.

در روزهای حساس و سرنوشت ساز انقلاب ۵۷ نیز، نویسندگان و سردبیران مطبوعات ما با یک اعتصاب ۶۲ روزه، جامعه ایران را از تحولات سیاسی و زدوبندهای پشت پرده در به قدرت رسیدن آیت الله خمینی، بی‌خبر گذاشتند ...

ادبیات و انقلاب

جامعه روشنفکری ما اسیر دو مطلق گرایی یا دو بنیادگرایی بود: یکی بنیادگرایی اسلامی و دیگری بنیادگرایی مارکسیستی. وجه مشترک این دو بنیادگرایی، نیاندیشیدن و مقابله با مدرنیسم، تجدیدگرایی و توسعه زمان رضاشاه و خصوصاً محمدرضا شاه بود. یکی، جامعه را بسوی «ناکجا آباد» ۱۴۰۰ سال پیش می‌خواند، و دیگری، جامعه را بسوی مدینه فاضله «سوسیالیسم واقعاً موجود». بنابراین، همدلی‌ها و همگامی‌های این دو نحله ایدئولوژیک در آستانه انقلاب ۵۷، چندان هم عجیب نبود.

ببینید! در اینهمه سال‌ها چقدر متون مارکسیست - لنینیستی ترجمه شده و بخورد جوانان و دانشجویان ما داده شد! اما حتی یک نفر از میان متفکران و روشنفکران ما پیدا نشد که کتاب «نقد خرد ناب» (کانت) را ترجمه کند! چرا؟ برای اینکه کتاب کانت، خواب روحی و آسودگی ذهنی روشنفکران ما را بر هم می‌زد. در چنین شرایط ذهنی و سیطره ایدئولوژیک است که وقتی کتابی مثل «غرب زدگی» (آل احمد) منتشر شد، هیچ کس بضاعت یا جرأت نقد و بررسی آن را نداشت (غیر از داریوش آشوری که بهمین جرم!! از طرف روشنفکران آن زمان، بایکوت شده بود) و یسا کتاب کوچکی مثل «ماهی سیاه کوچولو» نه تنها بقیه در ص ۵

تأملاتی درباره «انقلاب اسلامی ایران»! بقیه از ص ۲
ما - جوانان و دانشجویان آن دوران - در چنان فضائی از بی‌خردی‌های سیاسی و فرهنگی بالیدیم و با «سنگی بر گوری» و «ارزیابی شتابزده»ی آل احمدها - در واقع - سنگی بر گور تجدیدگرایی و توسعه ملی گذاشتیم.
با آن بضاعت فکری و فلسفی - بارها - از خود پرسیده‌ام: «اگر ما بجای رضاشاه یا محمد رضاشاه بودیم، آیا بهتر عمل می‌کردیم؟» و پاسخ داده‌ام:
- «مسلماً نه!».

اختناق و استبداد سیاسی رژیم شاه مسلماً در رشد و رونق گرایش‌های انقلابی، تأثیر داشت، اما واقعیت اینست که در آن زمان، عموم روشنفکران ما بوسیله انواع ایدئولوژی‌های انقلابی (از مارکسیسم چینی و کوبائی گرفته تا تشیع سرخ‌علوی) مسخ و افسون شده بودند، بهمین جهت در کنار اختناق سیاسی، تحولات اقتصادی - اجتماعی و فرهنگی را نمی‌دیدند، تحلیل‌های رایج چنان بود که اختناق سیاسی را مخالف و مغایر توسعه اجتماعی می‌دانست. طبق این تحلیل‌ها، با وجود اختناق سیاسی، توسعه، تجدد و پیشرفت اجتماعی، دروغ یا غیر ممکن بود (۷). با چنین دیدگاهی، روشنفکران ایران در قبل از انقلاب ۵۷ خود را از دیدن و بررسی تحولات جاری جامعه، بی‌نیاز می‌دیدند و با اعتقاد به ضرورت انقلاب، با نوعی رادیکالیسم کور، موجب تشدید و گسترش اختناق و استبداد سیاسی گردیدند. آنان با تشکیل نوعی «جبهه امتناع» و با اعتقاد بر این باور نادرست که: «روشنفکران با حکومت نیستند، بر حکومت هستند»، هم جامعه و هم رژیم حاکم را از داشتن روشنفکران آگاه و هدایت‌گر محروم کردند.

همانطور که گفته‌ام: رابطه بین دولت‌ها و روشنفکران، جاده یکطرفه‌ای نیست. دولت‌ها و روشنفکران از هم تأثیر می‌گیرند و بر هم تأثیر می‌گذارند. ماحصل این کنش‌ها و واکنش‌ها، فضای سیاسی یک جامعه را می‌سازد ... از این گذشته، ما دارای ۱۹۰۰ کیلومتر مرز مشترک با شوروی‌ها بودیم که همیشه چشم به منافع ملی ما داشتند، و بعد، حزب توده که رهبرانش با یک شبکه سراسری بعنوان عامل شوروی‌ها عمل می‌کردند. خود همین مسئله، همیشه فضای سیاسی ایران را متشنج و پر از سوء ظن و تردید و توطئه کرده بود و باعث کنش و واکنش‌های متقابل رژیم و نیروهای سیاسی جامعه شده بود. علاوه بر این، در آن زمان «جبهه امتناع روشنفکران»، رژیم شاه را فاقد مشروعیت سیاسی می‌دانست و لذا هرگونه همکاری و همسویی با آنرا کفر می‌دانست (۸). البته بودند روشنفکرانی که با هوشیاری، شجاعت و واقع‌بینی به نفوذ در دستگاه دولتی و اصلاح رژیم از درون معتقد بودند، مانند: دکتر عنایت‌الله رضا، مهندس پرویز نیکخواه، دکتر مهدی بهار (نویسنده «میراث خوار استعمار»، دکتر جنگیز پهلوان، دکتر کوروش لاشائی و خصوصاً فرزانه‌ای مانند فیروز شیروانلو (از رهبران برجسته کنفدراسیون دانشجویان ایرانی در خارج از کشور). فیروز شیروانلو پس از جریان سوءقصد به شاه در «کاخ مرمر» و پس از سال‌ها زندان، طی آگاهی و شناخت نزدیک از تحولات اجتماعی و توسعه صنعتی ایران، با ترجمه و انتشار کتاب ارزشمند «ضرورت هنر در روند تکامل اجتماعی» (انتر ارنست فیشر) و تشکیل فرهنگسرای نیاوران و با حضور فعال در سازماندهی و گسترش «کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان»، فضای نوبنی در عرصه فرهنگی و انتشاراتی ایران بوجود آورد که تأثیرات مثبت آن بر هیچ نویسنده و متفکری پوشیده نیست. او در ایجاد این فضای هنری و فرهنگی، از حمایت‌های فرح پهلوی برخوردار بود.

بنظر من، هم رضاشاه و هم محمدرضا شاه، اولویت را به تجدد اجتماعی و توسعه ملی و ایجاد یک زیربنای اقتصادی

خصوصاً سلطهٔ جهانی ساواک، چاقوی مخالفان و روشنفکران انقلابی را تیزتر می‌کرد.

دموکراسی، مقوله‌ای است تاریخی و محصول رشد و تکامل مناسبات سرمایه داری، و به یک زیرساخت اقتصادی - اجتماعی و حقوقی مناسب نیاز دارد. دموکراسی، حاصل یک روند تاریخی است که بدنبال توسعهٔ ملّی و تجدد اجتماعی رشد می‌کند. بنابراین: جامعهٔ ایلّی - ایدئولوژیک روشنفکری ما - با نفی عوامل رشد دموکراسی (یعنی با نفی زیرساخت های اقتصادی - اجتماعی و فرهنگی نظام گذشته) چگونه می‌توانست حامل آزادی، دموکراسی و حقوق بشر باشد؟

با چنان ایدئولوژی و اعتقادی، اکثریت قریب باتفاق روشنفکران و رهبران سیاسی ما در آن دوران، عکس برگردان امام خمینی (یا در شکل خوشبینانه و «پیشرو») شبیه کیم ایل سونگ، کاسترو یا انورخوجه بودند.

روند مدرنیسم، توسعه و تجدد ملّی از زمان رضاشاه در ایران آغاز شد و در زمان محمدرضا شاه اوج بی سابقه‌ای یافته بود. این توسعهٔ صنعتی و تحولات اجتماعی، باعث رشد چشم گیر طبقهٔ متوسط و مدرن شهری شده بود و لذا بر اختناق سیاسی رژیم هم تأثیر گذاشته بود، بطوریکه در سال‌ها ۵۶-۵۷، زمینه برای استقرار آزادی و دموکراسی در جامعه فراهم بود، اما عموم روشنفکران و رهبران سیاسی ما در آن زمان به چیزی جز «سرنگونی» و «انقلاب» نمی‌اندیشیدند. نمی‌دانم! شاید چیزی بنام «انقلاب اسلامی» لازم بود تا ما را از آن خواب تاریخی، و از آن بی‌حسی ذهنی بیدار کند. دوست شاعرم «اسماعیل خوئی» (که سال‌ها پیش دربارهٔ «جنوب شهر» و «ضرورت انقلاب»، آن شعر معروف را سروده بود) بعد از انقلاب، صمیمانه گفت:

«ما عشق مان، همانا

میراب کینه بود

ما کینه کاشتیم

و، تا گشت مان ببار نشیند

از خون خویش و مردم

رودی کردیم

ما، خام سوختگان

ز آن آتش نهفته که در سینه داشتیم

در چشم خویش و دشمن

دودی کردیم

ما، آرمان هامان را

معنای واقعیت پنداشتیم

ما «بوده» را «نبوده» گرفتیم

و از «نبوده»

- البته تنها در قلمرو پندار خویش -

«بود» ی کردیم

ما کینه کاشتیم

و خرمن خرمن

مرگ برداشتیم ...

نفرین به ما!

ما، مرگ را سرودی کردیم ...»

ادامه دارد

زیرنویس ها:

۵- نگاه کنیده به «ملاحظات در تاریخ ایران، علی میرفطرس، چاپ چهارم، صص ۱۰۶-۱۰۸.

۶- «طلوع انفجار»، علی اصغر حاج سیدجوادی، تهران، ۱۳۵۷.
۷- مثلاً وقتی عکس افتتاح سدّ عظیم «دز» (در خوزستان) در نشریات خارجی چاپ شد، بحث بسیاری از فعالین سیاسی در خارج از کشور این بود که: «این عکس، مونتاژ است و ساختن چنین سدّ عظیمی در ایران، دروغ تبلیغاتی رژیم شاه است!» ... بعدها یکی از همین رهبران سیاسی - که تحصیلش را هم در رشتهٔ اقتصاد ایران پایان برده بود - در پاسخ به این سؤال که: «در دوران ۲۵ سالهٔ حکومت محمدرضا شاه، چند سدّ بزرگ در ایران ساخته شده؟» به من گفت: «فقط ۵ تا!» ... ظاهراً این استاد معروف اقتصاد از ساختن حدود ۲۰ سدّ دیگر خبری نداشت! ...

وقتی دوست شاعرم (اسماعیل خوئی) می‌گوید: «ما، بوده را نبوده گرفتیم، و از نبوده - البته در قلمرو پندار خویش - بودی کردیم ...» یعنی همین!

۸- برای نمونه، نگاه کنیده به خاطرات دکتر منوچهر فابینیان (از رهبران کفدراسیون): فصل کتاب، شماره ۲، بهار ۱۳۶۹، صص ۶۶-۸۲.

تأملاتی دربارهٔ «انقلاب اسلامی ایران»!

کتاب بالینی آدم های ۸ ساله تا ۸۰ ساله بود، بلکه برخی روشنفکران شناخته شده و مارکسیست ما، از آن، انواع و اقسام تز «مبارزهٔ مسلحانه» و «رهائی ملّی» را کشف کردند و «ماهی سیاه کوچولو» تبدیل به «مانیفست» روشنفکران ما شده بود.

در آن سال‌ها همه بر علیه تحولات اجتماعی آن دوران عصیان کرده بودیم بی آنکه - خود - سنجی حتی - در ساختمان آن جامعهٔ نوین گذاشته باشیم. همه از رژیم «طلبکار» بودیم، بی آنکه بپرسیم: «آیا خودمان به وظایف و مسئولیت های مان عمل می‌کنیم؟». واقعیت این بود که رژیم شاه دست به اصلاحات ارضی و اجتماعی مهمی زده بود که حتی دکتر محمد مصدق هم - از ترس آیت الله کاشانی و فدائیان اسلام - جرأت انجام آنها را نداشت، اما روحیهٔ ایلّی - ایدئولوژیک رهبران سیاسی و روشنفکران ما، توان جذب و تحمّل مدرنیسم، توسعه و تجدد اجتماعی را نداشت زیرا بقول آل احمد: «آنوقت غرب زدگی ایجاب می‌کند که همین روستاها را بیاندازیم زیر لگد تراکتورهای جورواجور ... و این تراکتورها چه می‌کنند؟ همهٔ مرزها و سامان های اجدادی را بهم می‌زنند».

شعر و ادبیات ما در آن زمان بجای اینکه سازنده و راهگشا باشند، عموماً ویرانگر بودند. همه از «شب» (شاه) حرف می‌زدیم و از «صبح» ی که با رفتن «شب» (شاه) خواهد آمد، می‌خواستیم «شب» (شاه) را بکشیم اما معلوم نبود که در پشت دروازهٔ شهر تهران، کدام «نوشیروان عادل» را منتظر نگهداشته بودیم. همه بر علیه تحولات اجتماعی آن زمان عصیان کرده بودیم: فقر و ثروت، ظالم و مظلوم، فئودالیسم و بورژوازی، کارگر و کارفرما، انقلاب و ضد انقلاب روز و شب به همدیگر «کیش» می‌دادند بی آنکه «پدران سیاسی» ما بکشند تا بر این بازی هولناک، نقطهٔ پایان بگذارند. چشم انداز اجتماعی روشنفکران ما، «حلبی آباد» و «جنوب شهر» بود. شعر و ادبیات ما - اساساً - از این نواحی «الهام» می‌گرفت بی آنکه به رشد قشر عظیم طبقهٔ متوسط جدید شهری (که در واقع حامیان اصلی آزادی و دموکراسی بودند) توجهی کنند. همه از «بچه های اعماق» سخن می‌گفتیم (که بقول شاملو): «بر جنگل بی بهار می‌شکفتند / و بر درختان بی ریشه، میوه می‌آوردند» بی آنکه بدانیم که این «بچه های اعماق» ممکن است بسیجی های زنجیر بدست یا پاسداران سرکوبگر فاشیسم باشند. شعر و ادبیات ما از «جنوب شهر» بر می‌خاست که با باران (انقلاب) ویران می‌شد:

«جنوب شهر را باران ویران خواهد کرد

جنوب شهر را باران ویران خواهد کرد

و من شگفتا! غمگین نمی‌شوم

سقوط عاطفه های لطیف را در خود، باید، امشب، جشن بگیرم

من، این زمان، رسا و منفجر، مثل خشم

و مثل خشم، توانايم

و می‌توانم دیوان شعر «حافظ» را بردارم

و برگ برگش را، با دست های خویش، پاره پاره کنم

و می‌توانم - جو خنجر و پلاستیدن - لزوم خون و خزان را باورم کنم

و می‌توانم در رهگذر باد قد افرازم

و باغی از شکوفه و شبنم را، پرپر کنم

و می‌توانم حتی - از نزدیک - سر بریدن یک تا هزار برهٔ نوباوه را

نظاره کنم

نگاه کن! نگاه کن!

که گفته است که ویران شدن تماشائی نیست؟

که گفته است که ویران شدن غم انگیز است؟

جنوب شهر ویران خواهد شد

و جای هیچ غمی نیست

جنوب شهر را آوار آب، ویران خواهد کرد

شمال شهر را ویرانی جنوب ...»

روشنفکران ما - در آن زمان - حتی با جشن هنر شیراز، جشنوارهٔ طوس، بنیاد فرهنگ ایران، تالار رودکی و فرهنگسرای نیاوران هم میانه‌ای نداشتند، در واقع هر چه که از «بالا» می‌آمد، «بو» می‌داد و اشرافی و بورژوازی تلقی می‌شد.

در این میان، «جبههٔ امتناع روشنفکران و رهبران سیاسی»، تمرکز بیش از حد قدرت در دست شاه، اشتباهات غیرقابل توجیه رژیم و

دردِ دلی با هم میهنانم

سؤتفاهم نشود، ایرادی بر این نیست که کسی به ایران سفر کند. ایراد بر آن است که یک ایرانی با چشمان خود ناظر بر فقر و فساد و ازهم گسیختگی و بی چاره گی مردم ایران باشد و آن را به خاطر منافع سطحی و توخالی خود نادیده بگیرد. این بی تفاوتی و بی اهمیت شناختن هم میهنان خودمان بوده که در درجه اول باعث دوام نظام استبداد مذهبی شده است.

مبارزه این نیست که مردم در تاکسی به نظام ناسزا بگویند و در پشت درهای بسته خانه هایشان در ایران به حاکمان نظام فحش بدهند، این مبارزه نیست که پس از برگشت از ایران با دلی پر، از وضع اسفناک ایران بگویند و بعد اضافه بکنند که «بلی جمهوری اسلامی خیلی محکم سر قدرت نشسته و حالا حالاها هم خواهند ماند». این نه تنها کوه بینی بلکه خیانتی است بر هر نوع مبارزه ملی که دور از خصوصیات انسانی است.

فراموش نشود، مگر یک سال قبل از انقلاب، کسی فکر می کرد که شاه فقید، با وجود افسران دلیر و جانباز و ارتشی مجهز و مدرن، ایران را بدون مقاومت ترک نماید؟ مگر دنیای کمونیست هرگز فکر میکرد که سال ۱۹۸۹ اتحاد جماهیر شوروی، بنیانگذار نظام کمونیسم با قدمت بیش از ۷۰ سال، شبانه از هم بپاشد و یا ۴۵ سال پس از خاتمه جنگ جهانی دوم، آلمان شرقی و غربی روزی دوباره یکپارچه شوند؟

با در نظر گرفتن خطراتی که امروز بعثت حماقت و خیانت دولت وقت به رهبری رئیس جمهور منتصب احمدی نژاد و چشم پوشی ولایت فقیه و حمایت مجلس یکطرفه شورای اسلامی و دیگر مجریان ناشایسته، وطن عزیزمان ایران را مورد تهدیدات ویرانگر قرار داده، دیگر نمی توان هیچ عذری را برای کناره جویی از مبارزات و فعالیت‌های اپوزیسیون ملی تحمل و یا قبول کرد. اگر فردا ایرانمان از دست رفت، اگر فردا بر سر مادرمان و یا برادر و خواهرمان بمب انداختند، اگر فردا مناطق نفتخیزمان به ممالک همسایه واگذار شدند، اگر فردا زن ایرانی دیگر اجازه رفتن به مدارس و یا حتی ترک خانه را نداشت و اگر فردا بچه های ایرانی به جای زبانهای متداول ایرانی میبایست به زبانهای اجنبی صحبت کنند، دگر آرزو به کجا می خواهیم سفر کنیم؟

بر اساس نکات بالا، سازمان جوانان جبهه ملی ایران (خارج از کشور) و دیگر گروهها و سازمان های همبسته که با تمام کوشش خود برای آزادی همه ایرانیان در داخل و خارج از مرزهای کنونی ایران و برای احداث یک حکومت مردم سالار، با توجه به جدائی مذهب از اداره مملکت و احترام به همه عقاید و ادیان، به مبارزه بر علیه نظام مستبد مذهبی بر خواسته، شرکت در مبارزات اپوزیسیون ملی چه در داخل و چه در خارج از کشور را دین و وظیفه ملی همه ایرانیان وطن پرست اعلام میدارد.

امیدواریم که دیگر در تظاهرات ناظر بر آن نباشیم که مأموران جمهوری اسلامی بتوانند یک تظاهرکننده را از میان دسته تظاهرکنندگان بازداشت کنند و دیگران فقط به تماشای صحنه بپردازند.

!!!!!!

از این پس بعد بایست دست جمعی با سرکوبگران مبارزه کرد. شخصی که لباس گروه انتظامی را به تن دارد، قاعدتا یک ایرانی است. بنابراین این می بایست در مقابل دستورات مغایر با منافع ملت از جانب حاکمان جمهوری اسلامی، از ملت خود حمایت بعمل آورند.

آگاه باشید!!!!

مجریان نمی توانند ۷۰ میلیون ایرانی مبارز را به بند بکشند و یا به زندان بی اندازند، ولی ۷۰ میلیون ایرانی می توانند، نظام مستبد و دولت ناشایسته ای را که لقب «جمهوری» را بر خود گذاشته، طبق تجربیات تاریخی، در زمان تشخیص مغایرت اعمال دولت با منافع ملی، برای به دست آوردن حق مسلم خود، به خاک بکشند.

با امید به پیروزی ملت ایران بر استبداد

فروردین ۱۳۸۶، ساسان هارون مهدوی
دفتر مرکزی سازمان جوانان جبهه ملی ایران (خارج از کشور)

روز چهارشنبه ۲۱ مارس ۲۰۰۷ مصادف بود با اول فروردین ماه ۱۳۸۶، متأسفانه سالی دیگر در خفقان و تنگدستی بر ملت ایران گذشت. چند سال اول پس از انقلاب شوم اسلامی، تکیه کلام اکثر ایرانیان در خارج از کشور این بود که «انشالله عید سال دیگر را دوباره در ایران جشن خواهیم گرفت».

دوام نظام جمهوری اسلامی در ۲۸ سال گذشته در هیچ زمانی ارتباط با لیاقت و یا شایستگی این نظام نداشته. نظامی که علت حق موجودیت خود و خواست سرنگونی دولت وقت را در سال ۱۳۵۷ نقض حق و حقوق ملت ایران زیر سلطه نظام پادشاهی اعلام نموده بود، در ۲۸ سال گذشته عملاً تمام سعی و کوشش خود را بر آن گذاشت که نظام گذشته را روسپید کند، بدون تردید امروز، از هر نظر فاقد شایستگی برای راهنمایی و راهگشائی و آینده سازی یک ملت و مملکت ۷۰ میلیونی میباشد. امروز، از اینکه نظام جمهوری اسلامی به هیچ کدام از قول و قرارهایش بخصوص در مورد رفاه و آسایش ملت ایران تحقق نبخشیده، تأییدی میباشد بر شکست او.

حال باید قبول کنیم که متأسفانه وجود اختلاف نظرهای بنیادی و نبودن یکپارچگی مابین سیاست های خارجی نسبت به اعمال سیاست مشترکی در خاور نزدیک و میانه و رقابت اقتصادی مابین ابرقدرت های چین، روسیه، آمریکا و دولت انگلیس و اتحادیه اروپا در مورد تقسیم نفت به بقای این نظام کمک کرده نیز تردیدی نباید کرد.

با در نظر گرفتن نکات بالا برای تغییر اساسی در وضع موجود و تحقق به خواسته ها و نیازهای بنیادی ملت ایران، تنها میبایست برای نبرد و مبارزه بر علیه استبداد به قصد بدست آوردن آزادی و مردم سالاری در ایران به مردم ایران اتکا نمود.

قضاوت در مورد نقش و دست آورد اپوزیسیون ایرانی در داخل و خارج از کشور در گذشته را میبایست به عهده ملت ایران واگذار نمود.

ولی با در نظر گرفتن تمامی امکانات مجریان جمهوری اسلامی و خشونت بیش از حد دولت وقت در سرکوب نمودن هر نوع اظهار ناراضیاتی حتی در مورد کمبود مایحتاج مورد نیاز اولیه زندگی از سوی مردم و کمبود امکانات اپوزیسیون، نباید فراموش کرد که هزاران ایرانی در داخل و در خارج از کشور، چه «اصلاح طلب»، «جبهه ملی»، «مشروطه خواه» و یا «مجاهد» با چشم پوشی و گذشت از منافع شخصی خود و خانواده هایشان، چه از نظر معنوی و مالی، شب و روز خود را در اختیار مبارزات برای دستیابی به حق و حقوق مسلم ملت آزادمنش ایران گذاشته اند.

با علم به اینکه قیام و همبستگی مردم ایران تنها خطر جدی برای پایان دادن به حیات نظام استبداد مذهبی می تواند باشد، مجریان دولت جمهوری اسلامی سعی و کوشش خود را تمرکز بر مقابله با یکپارچگی و هماهنگی در بین ملت نموده اند. در داخل کشور مقابله و روبروشدن وحشیگرانه نسبت فعالیت‌های ضد نظام تأثیر خود را در ۲۸ سال گذشته داشته و باعث افسردگی یک اکثریتی از ملت دست تنها شده.

در خارج از کشور، دولت جمهوری اسلامی نقشه زیرکانه دیگری را ایفا نمود.

تا خاتمه جنگ خانمانسوز مابین ایران و عراق، اپوزیسیون با پشتیبانی اکثریتی از مردم قادر به ایجاد فشار بیشتری بر دولت حاکم بر ایران و بخصوص در ارتباط با عملکرد دولت های خارجی نسبت به ایران بود. ولی متأسفانه امروز، در حالی که ملت ایران جز افسردگی و اعتیاد، گرانی، بی کاری، فحشا، ستمزدگی، خفقان و نقض حقوق اولیه انسانی در همه موارد اجتماعی و سیاسی روزمره چیز دیگری نصیب نشده، ناظر بر آنیم که صد ها هزار ایرانی مقیم خارج از کشور که در کشورهای میزبان بعنوان پناهدگان سیاسی از مزایای آن استفاده می نمایند، پس از اخذ پاسپورت جدید ایرانی، برای دیدار از فامیل و دوستانشان، برای پس گرفتن مال و اموال خود، و یا برای دو هفته سفر به منظور دید و بازدید شب عید، یا تابستان برای سفر به کیش و اصفهان و شیراز و خوشگذرانی با خرج «یورو» و یا «دلار»، نه تنها اپوزیسیون بلکه ۷۰ میلیون هموطن ستمدیده خود را به ارزشی ناچیز، یعنی سالی یکی دو مرتبه سفر به ایران فروخته اند. از اینکه این اشخاص به خاطر جلوگیری از اصطکاک با مأمورین جمهوری اسلامی در موقع ورود و خروج از مرزهای ایران دیگر نقشی در مبارزات ملی ایفا نمی نمایند، شکی باقی نمی گذارد.

درآمد نفت باید صرف ایجاد کار، تولید و افزایش ثروت ملی گردد

پاینده ایران

بازداشتهای غیرقانونی برای وکیلان شجاع و مدافع حقوق راستین، فعالان حقوق مدنی از زن و مرد. این است مهرورزی؟! مملکت را به کجا می برید؟! با وعده و عوام فریبی، شکم گرسنگانی که بر دریای نفت و گاز و ثروتهای ملی امکانات تولیدی، زندگی می کنند و گرسنه هستند، سیر نمی شود. درایت، مدیریت، دلسوزی و از همه مهمتر از منافع شخصی گذشتن و منافع ملی را مد نظر داشتن می خواهد.

از شعارو لاف زدن بکاهید، در اندیشه مردم باشید. آیا به هر قیمت باید به این صورت حکومت کرد و ملت و میهن را به قهقرا کشانید؟!

بیاید برای یک بار هم که شده پس از یک ربع قرن نخست فکر کنید، بعد عمل نمایید. بیاید تا دیر نشده از مردم، کارشناسان، روشنفکران دلسوز میهن یاری بخواهید و همبستگی ای که شعارش را می دهید در عمل یکبار آزمایش کنید. این چه سیاست عقب افتاده ایست که تمام دنیا را با رفتار غلط خود علیه ملت ایران همداستان کرده اید؟!

در اثر ناآگاهی از تاریخ استعمار، تمام تخم مرغ های خود را در سبد روسیه گذاشته اید، غافل از اینکه استعمار، استعمار است و شمال و جنوب ندارد ولی بر این باور خام همچنان پای فشردید که شاید روسها ما را به آمریکا نخواهند فروخت در حالی که «هیچ کس مرا نخواهد که در آن سود خود نجوید».

بارها نوشتیم بیگانه، بیگانه است و روسیه به قرارداد خود برای پایان بخشیدن به پرونده نیروگاه بوشهر تن در نخواهد داد و شما از یکپارچگی جهان خواران غافل شدید. اکنون روسیه در میانه راه به قصد اخذی، تهدید به قطع کار نیروگاه و ندادن سوخت کرده است غافل از اینکه «چرخ گاری را وسط رودخانه عوض نمی کنند». امروز سربزنگاه شما را گروگان گرفته و بهانه جویی می کند تا کار نیروگاه ختم به خیر نشود. رها کنید اینگونه دزدان با چراغ را، به ملت روی آورید.

عملکرد شما در داخل هم چنگی به دل نزده است دست از دیپلماسی واکنشی و شعاری و لحظه ای بردارید. تنها چیزی که باید مد نظر باشد منافع ملی و وحدت کشور است. آن هم نه با چماق، بلکه در سایه آزادی، عدالت اجتماعی و برابری حقوق برای همه شهروندان میسر است نه باج دادن به بیگانگان. با این رفتار سراسر اشتباه و ایجاد نا رضایتی در درون، استعمارگران را ترغیب به حمله نظامی نکنید، گرچه استعمارگران میدانند دست به هرگونه تجاوزی به خاک میهنمان بزنند به گواه تاریخ، ایرانیان به وظایف میهنی خود آگاه بوده و عمل خواهند کرد.

حزب ملت ایران بر این باور است، تنها راه برون رفت از شرایط حساس کنونی همبستگی ملی، ایجاد فضای سیاسی باز و بازگرداندن حقوق ملت به ملت و در نهایت استقرار حاکمیت ملی است.

آزادی زنان زندانی، فعالان سیاسی و مدنی، آموزگاران و کارگران

دریوند، خواست ملت ایران است.

برقرار باد مرد مسالاری

دبیرخانه حزب ملت ایران، تهران - ۲۶ اسفند ماه ۱۳۸۵

ای آفریدگار پاک، ترا پرستش می کنم و از تو یاری می جویم

میهن و ملت را دریابید

هم میهن

شگفتنا در روزگار «مهرورزی و عدالت پروری» که آوازه ی آن گوش جهانیان را کر کرده است، مردم ایران با مسائلی دست به گریبانند که در اثر عدم مدیریت درست پدید آمده است، روز به روز بیشتر به زیر خط فقر سقوط کرده و نه تنها واژه آزادی سالیانست بی محتوا شده که استقلال کشور هم در تهدید قرار گرفته است.

کارنامه مردود عملکرد لبریز از شعارهای بی درون مایه و رفتار کاربدستان با مردم نه تنها غیر انسانی و بی مهرانه است، بلکه ساده ترین حقوق اولیه انسانها پایمال می شود. به راستی مهرورزی و عدالت پروری در این شرایط چقدر مصداق دارد؟ گویی یک شهر و چهل کلانتر داریم که نشان آن را در پراکندگی تصمیم ها و افسار گسیختگی قیمت ها و فشار به قشر کم درآمد می توان به سادگی دریافت. بی تدبیری، تعصب کور، یکدنگی و اصرار بر افکار دشمن برانگیز آن هم با نمای وطن پرستانه و بدون برنامه، کشور را در آستانه سقوط کامل قرار داده است و به ناکجا آبادی می برد که منجر به گرسنگی بیش از پیش، بیکاری، سقوط ارزشهای اخلاقی و... در داخل و خارج، مایه آوارگی هم میهنان و انفعال سیاسی در صحنه بین المللی شده و بدین صورت است که منافع ملی هر روز به گونه ای کودکانه از دست می رود و مزیتها و فرصتهای ملی را از دست می دهیم. با این همه، گویی ملت بدهکار است و باید تاوان انقلابش را بدهد. موج دستگیریها، بازداشتها، هجوم به راه پیمایی های آرام زنان و مردان، حمله به گرد هم آیی های قانونی معلمان مستاصل که برای حقوق اولیه خود و رشد فرهنگ جامعه گرد آمده اند، آنهم آرام و حتی بدون شعار.

در مقابل خانه ملت، خانه ای که روزگاری روح و منزلتی داشت که هرگاه مردم از زورگوییهای حکام مستبد به مجلس پناه می بردند، در امان بودند.

امروز از دست دولتیان و مجلسیان به کجا پناه باید ببرند؟!

آیا کسی هست این مردم از همه جا رانده شده را یاری دهد تا در چهارچوب همین قانون اساسی پرنقص به حقوق خود برسند؟ بیست و هفت سال درد ورنج بی عدالتی و تحمل آن کافی نیست؟ که این روزها به اعتراض آرام کارگران حمله می شود، معلمان بازداشت می شوند، زنان که خواهان حقوق انسانی مدنی و شهروندی برابر هستند، دستگیر می شوند دانشجویان هرروز به پهانه ای به میز محاکمه و پیگرد کشیده میشوند و به جای پشت میز درس و مدرسه پشت میله زندان جوانی خود را سپری می کنند؟ آیا این عدالت و مهرورزی است؟ و یا صدور قرار

دست گرفتن قدرت پیش آمد که روز بروز شدت پیدا کرد. از بدو امر یهودیان اروپایی با احساس برتری شروع کردند به تحقیر و به بازی نگرفتن یهودیان عرب زبان و ایرانی الاصل. نسل جوان بعدی، یعنی فرزندان یهودیانی که به حساب نمی آمدند، با تلاش و کاردانی بسیار موفقیت زیادی در امر فراگیری تحصیلات عالی و تخصص های گوناگون کسب نمودند. این نسل جوان توانست با یک همبستگی و هماهنگی مابین خودشان مشاغل مهمی را تا سمت رئیس جمهوری، احراز کند که دیگران پیش بینی نکرده بودند.

اخیراً جسته و گریخته خبرهایی از اسرائیل داشتیم که چند تن از این مقامات بالای اسرائیل را که متولد ایران بوده اند، متهم به مسائل ناروایی کردند که هر کسی که کمی در جریانات سیاسی قرار گرفته باشد پی می برد که در پشت این خبرها و حوادث رقابت های سیاسی قرار دارد. به همین دلیل باید به آن با احتیاط چشم دوخت و نباید با عجله نسبت به آن قضاوت کرد. عده ای بر این عقیده هستند که این اختلافات از آنجا سرچشمه گرفته که این مقامات ایرانی الاصل بخاطر دفاع از منافع ملت ایران و مخالفت شدید با توطئه تجزیه کردن ایران که نشانه ای از تعصب به وطن اولیه خود ایران بوده مورد سوء ظن قرار گرفته اند و موجب سلب اعتماد از آنان شده. امیدواریم که با گذشت زمان حقایق پشت پرده برای همگان آشکار شود.

مطمئناً کسانی که با فلسفه «زندگی کن و بگذار زندگی کنند» همفکری دارند، برای حقوق همه مردم روی زمین احترام قائل بوده و با هر نوع تجاوز به دیگران مخالفت نشان خواهند داد. یقیناً تا روزی که اسرائیل و دیگر کشورهای آزاد جهان منافع ملت ایران را نادیده نگرفته و نسبت به آب و خاک و تمامیت ارضی ایران نظر سوئی نداشته باشند، برای ما مردم ایران قابل احترام بوده و می توانند روی دوستی صادقانه ملت ایران حساب کنند.

مسعود هارون - مهدوی

دبیر سازمان رسمی و غیر انتفاعی «زندگی کن و بگذار زندگی کنند»

مونیخ، ۱ اردیبهشت ماه ۱۳۸۶

☞ ☞

خوانندگان گرامی می توانند مطالب خود را جهت چاپ در نشریه جبهه ملی خارج کشور، به نشانی زیر بفرستند. راه تماس با سازمان جوانان جبهه ملی خارج از کشور:

www.javanane-melli.de
info@javanane-melli.de

نشریه

جبهه ملی ایران

خارج کشور

با مسئولیت هوشنگ کردستانی زیر نظر

هیأت تحریریه

هوشنگ کردستانی، مهندس مسعود هارون - مهدوی و

دکتر امیر هوشمند ممتاز هر ماه یک بار در خارج از

کشور انتشار می یابد

نوشتارهای با نام نویسنده در نشریه جبهه ملی ایران

خارج کشور، الزاماً نظر جبهه ملی ایران نیست.

سوگند

مصدقاً! چه ستم ها که بر تو رفت و نرفت

به پیشگاه تو کاری ز دست بسته ما

شرار عشق تو، با کینه های تشنه هنوز

زبانه می کشد، از سینه های خسته ما

چه همهرهان که در این گیر و دار مرگ و حیات

به نام پاک تو بر موج خون روانه شدند!

ز جان پاک گذشتند و پیش تیر هلاک

شهید شوق و و سرافراز جاودانه شدند!

چه همهرهان که به بی غوله های سرد و خموش

سرود مهر تو خواندند در شبان دراز

سپیده دم به یکی خوشه تیر، سرکش و مرد

نگون شدند و به گِل رفت آن خانه راز

شکنجه بود و بلا بود و بند بود و عذاب

سزای هر که برآورد دم به یاری تو!

تو ایستاده چون کوه میان آتش و خلق

گرفته درس شهامت، ز پایداری تو!

ز حکم محکمه، قدر تو بفرزود و به دهر

به داوران تو، جز ننگ جاودانه نماند!

دفاع گرم تو پرتوفشان به ظلمت شرق

چنان گرفت که دامی به زیر دانه نماند!

تو گرچه رفته ای اندر بهشت و جنت عدن

به انتقام تو آماده، جمله مرد و زنیم

پیام نغز تو در گوش و خون تشنه به جوش

ستاده بر سر سوگند و عهد خویشتم
